

# درس‌هایی از کمون پاریس

## ولادیمیر ایلیچ لنین

ترجمه و تنظیم: احمد آزادی جو

### پیشگفتار

کمون پاریس، یکی از مشهورترین نقاط عطف تاریخ سوسیالیسم است. جنبشی توده‌ای که با رهبری پرولتاریا توانست بیش از دو ماه قدرت را دست گیرد. اما به سبب محدود لغزش‌هایی و همین‌طور مداخله‌گری همه‌جانبه امپریالیسم و بورژوازی ملی نتوانست به حیات خود ادامه دهد. در واقع کمون، سرسختی کامل یک انقلاب را نداشت و به‌خصوص با دشمنانی که بعدها با قساوت جان تکتک انقلابیون و حتی مردم بی‌گناه شهر را گرفت، با انعطاف برخورد کرد و همین، یکی از دلایل شکست کمون بود که پس از شش روز مقاومت بر آن‌ها تحمیل شد. رنه سدی یو، مورخ و روزنامه‌نگار فرانسوی سال‌ها پس از واقعه کمون اعلام کرد: کمون پاریس مقام مهمی در تاریخ سوسیالیسم دارد. نه فقط به خاطر کارهایی که کرد بلکه برای کارهایی که می‌توانست بکند اما نکرد. در مورد کمون پاریس که تنها پس از گذشت چند سال به یک حماسه تبدیل گردید کتاب‌های متعددی نوشته شده است ولی سلسله نوشته‌های زیر بیشتر نقد استراتژی‌های کمون در کنار ستایش آن است. رهبر انقلاب اکتبر، کمون را از نقطه نظرات مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و اشتباهاتی که کمون مرتکب شده را هویدا می‌سازد تا درسی باشد برای مبارزان و انقلابیون نسل‌های آتی تا با تکیه بر تجربیات کمون پاریس و انقلاب اکتبر زمینه براندازی دیکتاتوری را مهیا سازند.

## درس‌هایی از کمون پاریس

بعد از آنکه کودتا به انقلاب ۱۸۴۸ پایان داد، فرانسه برای ۱۸ سال زیر یوغ رژیم بناپارتی درآمد. این رژیم نه تنها باعث خرابی اقتصاد کشور شد بلکه موجب خفت و خواری ملی نیز گردید. پرولتاریا که بر ضد رژیم کهنه قد برافراشته بود، دو وظیفه را به عهده داشت: وظیفه عمومی ملی و وظیفه طبقاتی، یعنی رهایی فرانسه از اشغال آلمان و رهایی سوسیالیستی کارگران از چنگ سرمایه‌داری. پیوند میان این وظیفه بهترین وجه مشخصه کمون است.

بورژوازی در آن ایام دولت دفاع ملی را تشکیل داد و پرولتاریا مجبور بود تحت رهبری این دولت برای حفظ استقلال تمام ملت بجنگد. در واقع این دولت، دولت خیانت ملی بود. که مبارزه با پرولتاریای پاریس را وظیفه خود می‌دید. ولی پرولتاریا که به وسیله توهمات وطن پرستانه مسخ شده بود. متوجه این امر نشد. اندیشه‌های میهن پرستانه هنوز از زمان انقلاب کبیر قرن هجدهم

مایه می‌گرفت و بر مغز سوسیالیست‌های کمون‌چیره بود، نامی مناسب‌تر از این اعلام‌خطر بورژوازی (سرزمین‌پدري درخطر است!) برای روزنامه خود پیدا نکرد.

اشتباهات شوم سوسیالیست‌های فرانسوی در همین ادغام وظایف متضاد یعنی وطن‌پرستی و سوسیالیسم، نهفته بود. مارکس پیش‌تر در مانیفست انترناسیونال، در سپتامبر ۱۸۷۰ به پرولتاریای فرانسه هشدار داده بود که دستخوش ایده‌های فریبنده ملی‌نگردند. در زمان انقلاب کبیر، تغییرات عمیقی صورت گرفته بودند و اختلافات طبقاتی تشدید یافته بودند، و اگر در آن ایام مبارزه برعلیه ارتجاع کل اروپا، تمام ملت انقلابی را به هم پیوند داده بود، دیگر پرولتاریا به خود اجازه نمی‌داد که منافع خود را با منافع طبقات دیگر که در واقع دشمنان او هستند مرتبط بداند. مسئولیت‌خواهی ملی، به‌گردن دولت بورژوازی است و وظیفه پرولتاریا مبارزه برای رهایی کار از یوغ سرمایه‌داری است.

در عمل نیز ماهیت حقیقی وطن‌پرستی بورژوازی خیلی زود برملا شد. بعد از عقد قرارداد ننگین صلح با پروس، دولت ورسای به وظیفه بلا واسطه خود پرداخت و دست به کار مقابله با مسلح‌شدن کارگران پاریس که باعث ایجاد وحشت در او شده بودند گردید و کارگران با اعلام موجودیت کمون و جنگ داخلی به این سرکوب پاسخ دادند.

با وجودی که پرولتاریای سوسیالیست از گروه‌های پراکنده متعددی تشکیل شده بود. با این همه کمون‌نشانه درخشانی باری آن ارائه داد که پرولتاریا درک کند که وظیفه دموکراتیکی را که بورژوازی فقط قادر به اعلام آن بود، به‌اتفاق حل کند. پس از آنکه پرولتاریا قدرت را قبضه کرد، بدون هیچ‌گونه قانون‌گذاری مشکل، با آسانی و با مهارت به دموکراتیک کردن نظام اجتماعی تحقق بخشید. بوروکراسی را از میان برد و حق انتخاب‌شدن کارمندان دولت را به عهده دولت گذاشت.

البته بر اثر اشتباهات ثمران پیروزی درخشان از میان رفتند. پرولتاریا در نیمه‌راه توقف کرد. به‌جای آنکه به مصادره اموال غاصبین بپردازد، در این رویا به سر می‌برد که در سرزمینی که به وسیله اجرای وظایف عمومی متحد شده، عالی‌ترین عدالت به واقعیت خواهد پیوست. مثلاً مؤسساتی از قبیل بانک‌ها را تصاحب نکرد، در میان سوسیالیست‌ها هنوز تئوری پرودونی یعنی مبادله عادلانه و غیره حکومت می‌کرد. اشتباه دوم، خوش‌قلبی بیش از حد پرولتاریا بود. ضروری بود که پرولتاریا دشمنان خود را نابود می‌کرد ولی به‌جای این کار سعی کرد که آن‌ها را از نظر اخلاقی تحت تأثیر قرار دهد و به اهمیت اقدامات نظامی در جنگ داخلی کم‌بها داد. و به‌جای آنکه پیروزی خود را در پاریس با حمله قاطعانه به ورسای تکمیل کند، مسامحه کرد و به دولت ورسای فرصت داد که نیروهای خود را جمع‌آوری نموده و برای هفته خونین مجهز کند.

با این همه کمون پاریس با وجود متمم اشتباهاتش، شکوهمندترین نمونه بزرگ‌ترین جنبش پرولتری قرن نوزدهم را ارائه داد. مارکس برای اهمیت تاریخی کمون پاریس ارج فراوان قائل بود. چنانچه کارگران در موقع حمله سپاه ورسای برعلیه مسلح‌شدن پرولتاریای پاریس بدون مبارزه سلاح خود را به زمین می‌گذاشتند، در این صورت تأثیر شومی که این نوع ضعف در جنبش پرولتاریا باقی می‌گذاشت و دلسردی حاصله از آن به مراتب بیشتر از ضررهای می‌بود که به طبقه کارگر به خاطر مبارزه برای دفاع مسلحانه از سلاح‌های خود، مجبور به تحمل آن بود. هر اندازه هم که قربانیان کمون زیاد بوده باشد با این همه، اهمیتی که این کار برای مبارزه طبقه پرولتاریا دارد، اثر آن را خنثی می‌کند یعنی آنکه کمون جنبش سوسیالیستی را در اروپا به حرکت درآورد، قدرت جنگ داخلی را نشان داد و توهمات میهن‌پرستانه را از میان برد و به اعتقاد ساده لوحانه نسبت به کوشش‌های عمومی ملی بورژوازی خط بطلان کشید. کمون به

پرولتاریای اروپا آموخت که باید وظایف جنبش سوسیالیستی را به طور دقیق مطرح سازد.

تجرباتی که پرولتاریا کسب کرده است به دست فراموشی سپرده نخواهد شد و طبقه کارگر از آن بهره خواهد برد. همان‌طور که روسیه در قیام دسامبر ۱۹۰۵ از استفاده کرد.

مرحله‌ای که پیش از انقلاب روسیه وجود داشت و انقلاب روسیه را آماده ساخت، شباهت مشخصی با مرحله یوغ ناپلئونی بر فرانسه نشان می‌دهد. در روسیه نیز، دسته‌ای کشور را دستخوش خرابی اوضاع اقتصادی و خفت و خواری ملی ساخت. ولی برای مدت مدیدی یعنی تا زمانی که تکامل اجتماعی شرایط یک جنبش توده‌ای را به وجود نیاورده بود، انقلاب نمی‌تواند متولد شود و علیرغم تمام قهرمانی‌های پیش از انقلاب، حمله مجرد در بی‌تفاوتی توده‌های خلق خرد شد. و تنها سوسیال دموکراسی بود که به‌وسیله کار سخت و برنامه ریزی شده خود، توده‌ها را به بهترین اشکال مبارزاتی یعنی برای اکسیون‌های توده‌ای و برای جنگ مسلحانه داخلی آموزش داد.

سوسیال دموکراسی موفق شد گرایش‌های عمومی ملی و میهن پرستانه را در پرولتاریای جوان از بین ببرد، و بعد از آنکه در اثر مداخله بلاواسطه اش موفق شد مانیفست ۱۷ اکتبر را به تزار تحمیل نماید، پرولتاریا رها از توهمات عمومی ملی نیروهای طبقاتی‌اش را در تشکیلات توده‌های خود در شوراهای کارگری و شوراهای نمایندگان سربازان متمرکز ساخت و بدون توجه به تفاوت‌های زیادی که میان اهداف و وظایف انقلاب روسیه و انقلاب ۱۸۷۱ وجود دارد، پرولتاریای روسیه باید به همان شیوه‌های مبارزاتی که کمون پاریس شالوده آن را ریخت، یعنی همان جنگ داخلی متوسل شود. پرولتاریا با بهره از تعلیم می‌دانست که هنوز نباید وسایل مبارزاتی را کنار بگذارد، این‌ها در خدمت مصالح لحظه‌ای و منافع مداوم و روزمره او قرار دارد و برای ایام تدارک انقلاب لازم است. ب. هر حال، پرولتاریا هرگز نباید فراموش کند که مبارزه طبقاتی تحت شرایط مشخصی، شکل مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی به خود می‌گیرد. لحظاتی وجود دارند که در آن، منافع پرولتاریا نابود ساختن بی‌پروای دشمن در میدان نبرد را ضروری می‌سازد. این را پرولتاریای فرانسه برای اولین بار به‌وسیله کمون نشان داده شد و پرولتاریای روسیه در قیام دسامبر خود به نحو درخشانی بر آن صحنه گذاشت.

اگرچه هر دوی این قیام‌های پر عظمت طبقه کارگر سرکوب شدند ولی قیام جدیدی فرا خواهد رسید که در آن ضعف قوای دشمنان پرولتاریا نشان داده خواهد شد و پرولتاریای سوسیالیست به پیروزی کامل نائل خواهد آمد.